

The Position of Social Currents in the Developments Leading to the Decline and Fall of the Qajar Dynasty

Mohammad Sadjed Soltani Abri* , Fayyaz Zaahed**

Seyyed Mohammad Saqafi nejad***

Abstract

Apart from external factors and subsidiary influential forces, five main social currents have been involved in the Iranian political scene in every historical event from the Constitutional Revolution to the coup d'état of 1299/1921. Princes, nobility, and supporters of the monarchy; intellectuals and libertarians; leftists; tribal leaders and nomadic chiefs; and the clergy. These five forces, who were different in character and influence and had conflicting but sometimes converging agendas and interests, lived in competition and conflict for the most part but were able to maintain their existence toward the end of the Qajar dynasty in the Fall of 1304/1925. Since the situations of these actors and the influence of their positions in the process of ousting Qajar have not been accurately studied; then, the present study attempts to answer this question: what were the circumstances and the status of the major social currents in Iranian politics during the overthrow of the Qajar and which were more influential than others. Based on the mentioned topic and by using the method of historical analysis as a coherent scrutiny of the documents in the historical course of events, the research concludes that

* Ph.D. Candidate in History of Post-Islamic Iran, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran, sajedsoltani@yahoo.com

** Assistant Professor of history, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran (Corresponding Author), Fayyaz.zaahed@gmail.com

*** Assistant Professor of history Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran, moh.saqafi_nejad@iauctb.ac.ir

Date received: 2023/04/14, Date of acceptance: 2023/06/26



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

the clergy realized the prospect of fundamental changes sooner than the other actors and by strengthening its credibility through the re-emergence of the seminary of Qom and the migration of religious leaders to Iran from Karbala and Najaf achieved organized and balanced relations with Sardar Sepah during the transfer of power. Other currents, however, were less aware of the facts of the day and the nature of their fierce rival or had lost their credibility altogether -either had to surrender to the will of Reza Khan- or by the beginning of the process of changes, they couldn't cope with the situation and gradually had to crawl into a corner.

Keywords: Social conflicts, Qajar, The clergy, Reza Khan, Social history.



موقعیت جریان‌های اجتماعی در تحولات منجر به زوال قاجاریه

محمدساجد سلطانی ابری*

فیاض زاهد**، سیدمحمد ثقفی نژاد***

چکیده

از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ هـ.ش، در هر رویداد تاریخ‌ساز، سوای عوامل بیرونی و شاخصه‌های مؤثر فرعی، پنج گروه اجتماعی اصلی در صحنه سیاست ایران دست‌درکار بوده‌اند. شاهزادگان، اشراف و هواداران سلطنت؛ روشنفکران و آزادی‌خواهان؛ چپ‌گرایان؛ رهبران ایلی و سران چادر نشینان؛ و روحانیت. این پنج گروه با ویژگی‌ها و نیروهای متفاوت، گاهی با اهداف و منافع متضاد و در پاره‌ای موارد همسو، همواره در رقابت و کشمکش زیستند و توانستند موجودیت خود را تا پایان حیات دودمان قاجار در پاییز ۱۳۰۴ حفظ نمایند. پژوهش حاضر می‌کوشد تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که جریان‌های عمده باشند در سیاست ایران به هنگام برکناری قاجارها با چه کیفیتی، در چه وضعیتی قرار داشتند و کدام توانستند بیش از دیگران اثرگذار باشند. بر شالوده موضوع مورد اشاره و با بهره‌گیری از روش تحلیل تاریخی یعنی کالبدشکافی منسجم مدارک موجود در سیر تاریخی رخدادها، این نتیجه حاصل می‌شود که روحانیت پیش از همه به دورنمای تغییرات اساسی پی‌برد و با تقویت اعتبارش که بر اثر بازشکوفایی حوزه علمیه قم و مهاجرت مراجع از عتبات به ایران فراهم شده بود، توانست در روند انتقال قدرت، روابطی منظم و متوازن با سردار سپه برقرار سازد؛ اما

* دانشجوی دکتری، تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران،

sajedsoltani@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

Fayyaz.zaahed@gmail.com

*** استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران،

moh.saqafi_nejad@iauctb.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۵



سایر جریان‌ها که از واقعیات روز و ماهیت رقیب سرسختشان کمتر آگاهی داشتند؛ یا به کلی حیثیت‌شان را از دست داده بودند، یا ناگزیر به اراده رضاخان تن دردادند و یا با آغاز روند تحولات، به تدریج در برابر شرایط جدید غافل‌گیر گردیده و به گوشه‌ای رانده شدند.

کلیدواژه‌ها: منازعات اجتماعی، قاجاریه، روحانیت، رضاخان، تاریخ اجتماعی.

۱. مقدمه

ژرف‌نگری در رخداد‌های دو دهه نخست قرن بیستم ایران، از سالیان پایانی پادشاهی مظفرالدین‌شاه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، روی هم رفته تاریک‌ترین چهره از وضع سویه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که می‌توان آن را برای هستی یک سرزمین، در دوره‌ای فوق‌العاده حساس، تصور نمود. ایرانی ژولیده، خموده، مأیوس، تحقیرشده و به هوش آمده از سرخوشی پیروزی در انقلابی که مشروطه خوانده شد. اما از جنبه‌ای دیگر انقلاب مشروطیت به سبب طبیعت استبدادستیز، پس‌زدن کهنه‌گرایی و درهم‌تنیدگی عناصر درگیر که در موقعیت‌های مختلف، نقش‌های متفاوتی را بر دوش کشیدند، در درازای تاریخ ایران پدیده‌ای یگانه و از نظر اثرگذاری بر زندگانی نسل کنونی ایرانیان، صورتی یکتا به خود می‌گیرد. به گمان برخی، دوگانه‌های استبداد و آزادی و سنت و تجدد، سرچشمه تضادها و دشمنی‌های بیش از یک‌صد ساله گروه‌ها و نیروهای اجتماعی - سیاسی جامعه ایرانی بوده است. نیروهایی که ریشه همه آنها را می‌توان در روزگار مشروطیت سراغ گرفت. اینکه این گروه‌های اجتماعی چه خصوصیات داشتند، در چه موقعیتی بودند و کدام موفق شدند نقش مهم‌تری در پایان قاجاریه پیدا کنند، وظیفه این جستار است تا با روش تحلیل تاریخی بدان پاسخی منطقی دهد. بر اساس این روش چون انقراض قاجاریه پدیده‌ای واحد و معین است؛ فهم بهتر زمینه‌های اجتماعی و چرایی و جهات مختلف آن، نیازمند پاره‌ای بررسی‌ها و کاوش پیرامون سیر تاریخی وقایع و اثرات نیروهای اجتماعی دخیل در همین پدیده است. این روش، سازوکار منسجم و منظمی در تحلیل اسناد و مدارک موجود فراهم می‌آورد که با کمک آن می‌توان به پرسش طراحی شده، جواب داد. در بحث پیش‌رو ضمن شناسایی وضعیت نیروهای ناکام و بررسی موقعیت آن‌ها، نسبت جریان‌های اجتماعی عمده با مختصات زمانی سقوط سلسله قاجار سنجیده می‌شود و سپس چگونگی تضعیف و بیرون افتادن هر کدام از جریان اصلی اجتماعی، از دیدگان خواهد گذشت.

۲. پیشینه پژوهش

با بررسی‌های صورت پذیرفته مشخص شد، تحقیق مستقلی اطراف عنوان و موضوع این پژوهش به انجام نرسیده است. به‌طور کلی اما آثار فراوانی در پیرامون پهنه زمانی بحث در دوران دو پادشاه پهلوی نگاشته شده‌اند که غیرمستقیم به گوشه‌هایی از اوضاع جریان‌های اجتماعی - سیاسی موجود در آستانه سلطنت رضاشاه پرداخته‌اند، ولی چون از مبالغه سرشارند چندان قابل اعتنا نیستند. از آن جمله می‌توان به این عناوین نظر افکند: «تاریخ نهضت ایران» حسن حلاج، «تاریخ مفصل ایران» عبدالله رازی، «سرگذشت رضاشاه» فتح‌الله بی‌نا و «دودمان پهلوی» جعفر شاهی. کتاب‌های «تاریخ احزاب سیاسی در ایران»، «بازیگران عصر طلایی» و «تاریخ بیست ساله ایران» به ترتیب نوشته ملک‌الشعرای بهار، ابراهیم خواجه‌نوری و حسین مکی نیز نماینده سنت دیگری از تاریخ‌نویسی هستند که می‌توان از لابه‌لای سطور آن‌ها حول و حوش موضوع این پژوهش مطالبی یافت. همین‌طور تأکید و تمرکز پژوهش‌هایی که به نحوی با الگوی فکری چپ مربوطند و بازخوانی نقش این جریان در رویدادهای تاریخی را منظور خود قرار داده‌اند، بیشتر ابعاد ایدئولوژیک را در بر می‌گیرند و آغشته به اغراض گفتمانی هستند. «جامعه ایران در دوران رضاشاه پهلوی» ویراسته احسان طبری و «تاریخ نوین ایران» نگاشته م.س. ایوانف از این گونه‌اند. پس از انقلاب اسلامی نیز پاره‌ای تحقیقات از قبیل: «ایران بین دو انقلاب» یرواند آبراهامیان و «ایران بین دو کودتا» (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد) به قلم داریوش رحمانیان، یا به اختصار جنبه‌هایی از نقش برخی جریان‌ها را در خود جای داده‌اند و یا مانند: «حزب سوسیالیست و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی» به نویسندگی سیدکمال‌الدین طباطبایی و «نقش علما در سیاست از مشروطه تا انقراض قاجار» اثر محسن بهشتی سرشت، یک جریان را مستقلاً آماج مطالعه می‌گیرند. پژوهش‌هایی هم با رویکرد علمی بر اوضاع سیاسی وقت یا دست‌کم اجزایی از قلمرو موضوعی این پژوهش به قلم رفته‌اند که مهم‌ترین نمونه‌هایی از آنها عبارتند از: «دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی» محمدعلی همایون‌کاتوزیان، در قالب سلسله مقالاتی به‌طور متمرکز بحران‌های سیاسی جاری و چالش‌های زمینه‌ساز اسقاط قاجاریه را محور کانونی کندوکاو گذاشته است. سیروس غنی در «ایران و ظهور رضاخان، از برافتادن قاجار تا برآمدن پهلوی»، با نگرشی اسنادی کوشیده تحولاتی که سبب‌ساز ارتقاء نقش رضاخان در سیاست ایران بود و اساساً پدیده انقراض قاجاریه را با تکیه بر منابع آرشیوی وزارت امور خارجه انگلستان غور نماید. نتایج

برخی بررسی‌های عبدالهادی حائری به‌خصوص «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت» نیز نکات جالبی از کنش‌های متقابل اجتماع و رهبران مذهبی در هنگامه پسامشروطیت را نمودار می‌کند. گرداگرد همین زمینه، «فقه و سیاست در ایران معاصر» تألیف داود فیرحی هم تحقیق قابل‌ذکری است.

ضمناً در آثاری مثل «مشروطه و جمهوری، ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران ۱۳۰۵-۱۲۸۴» اثر علیرضا ملایی توانی و البته در نوشتارهایی چند از پژوهشگران غیر ایرانی مانند استفانی کرونین، ژان پییر دیگار و نیکی آر کدی هم می‌شود مقوله همکاری نیروهای اجتماعی و رگه‌هایی از جایگاه جریان‌های سیاسی در چارچوب زمانی تغییر سلطنت را یافت. قطع‌نظر از موارد بالا، این پژوهش بر خلاف نگاه غالب جزئی‌نگر و خطی که عمدتاً تأکیدش روی عوامل فردی (رضاخان و ابتکارات شخصی او) و خارجی (نقش کشورهای چون انگلستان و...) است، تلاش دارد برآیند کلان‌کنش‌های نیروهای اجتماعی جامعه را در فرآیند انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی پردازش کند و از نظرگاهی نو به این پدیده بنگرد.

۳. گروه‌های هوادار سلطنت

انقلاب مشروطه رخ داد تا پادشاه مقامی محترم و تشریفاتی بماند و حکومت برگرفته شده از اراده ملت بر کشور فرمان‌روایی کند. ولایات تیول شاهزادگان نباشند، قانون بر همگان و در همه جا روا باشد و مناسبات اشرافی از میان رود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۴۹: ۹-۱۳). ولی هنوز چیزی از انقلاب نگذشته بود که نمایندگان برخی نیروهای اجتماعی، شاه مشروطه را به زورآزمایی با مجلس تشویق کردند. محمدعلی‌شاه که خود نیز با آشتی میانه‌ای نداشت (کلانتری‌باغ‌میشه‌بی، ۱۳۷۷: ۲۱۷)، سرانجام مجلس را برچید و یک‌سالی با ملت درافتاد. هرچند وی از قدرت کنار زده شد اما خاطره‌ای ناخوش از خود برجای نهاد که تا دیرگاهی در یاد ایرانیان ماند. احمدشاه بسیار جوان بود. همواره از بیم آنچه بر سر پدرش رفت، هراسناک زیست و هیچ‌گاه نخواست یا نتوانست بار اخلاقی نهاد پادشاهی را بر دوش کشد (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۵۳۷). تقریباً در همه بحران‌ها میدان را خالی گذاشت و در کودتای سوم اسفند، وقتی رضاخان به او اطمینان داد هدف از کودتا نجات او از تهدید بلشویک‌ها بوده (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۲۴)؛ نمک‌گیر شد و خود را زیر دین سردار سپه دید. درحالی‌که کشور با تنگنای مالی مواجه بود سه بار به اروپا سفر کرد و دو سال پایانی سلسله قاجاریه را بیرون از ایران گذرانید. هرچند سلطنت همیشه تا اندازه‌ای مقبولیت داشت، اما همه اینها سبب می‌شد

جامعه نسبت به او و خاندان سلطنتی چندان روی خوش نشان ندهد (هدایت، ۱۳۸۹: ۳۶۰). افزون بر این، پیشینه نه‌چندان روشن شاهزادگان در بدرفتاری با مردم و ضعف بارز حکمرانی هم دیگر اعتباری برای قاجاریه نگذاشته بود (براون، ۱۳۹۷: ۱۱۰). وارد شدن رضاخان به صحنه جامعه ایران، پوسیدگی بنیان قاجاریه را هویدا ساخت و سرایشی افول این دودمان را تندتر کرد. هیچ‌کس در میان قاجارها نبود که بتواند حتی تا حدودی با سردار سپه سرشاخ شود. قوام‌السلطنه توانمندترین هم‌اورد رضاخان بین اشراف و دولت‌مردان نزدیک به سلطنت، در دو دور ریاست‌وزاری از سه جبهه افکار عمومی، بحران مالی و کارشکنی رضاخان زیر فشار قرار گرفت و بالاخره از کار کناره‌گیری نمود (ملیکف، ۱۳۵۸: ۵۹). قوام‌السلطنه به‌جز کم‌شماری از نمایندگان مجلس، پشتیبان واقعی نداشت تا برابر بحران‌های برساخته از سوی وزیر جنگ، ایستادگی کند (ساکما، ۲۹۳/۴۶۸۰: ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰). چند اقدام واپسین او نیز نازا و بی‌نتیجه ماندند. یک پیامد سرنگونی قوام‌السلطنه، پشتیبانی سوسیالیست‌های مجلس - که این هنگام در ائتلافی نهانی با رضاخان به‌سر می‌بردند - و پاره‌ای روحانیون سرشناس از به‌کرسی‌نشاندن حسن مستوفی‌الممالک سیاست‌گر اشرافی ولی ضعیف‌تر از قوام‌السلطنه بود (طوفان، ۱۳۰۱ش، ش ۳۳: ۲). اوضاع بدین منوال می‌گذشت که ترکیبی از نابسامانی‌ها کار دولت مستوفی‌الممالک را نیز ساخت (ساکما، ۲۹۳/۴۵۹۵: ۱، ۲). دولت سرنگون شد (فرخ، بی تا: ۱۵۳-۱۵۷) و مشیرالدوله ملی‌گرا چند ماهی ریاست کابینه را برعهده گرفت. تقریباً همگان می‌دانستند که عُمر این دولت کوتاه خواهد بود. هواداران سردار سپه البته بی‌کار ننشسته بودند و از تخریب و جبهه دولت فروگذار نمی‌کردند. به‌طوری‌که یکی از وعاظ احتمالاً وابسته به رضاخان در یک مجلس روضه‌خوانی گفته بود «کشوری که مشیرالدوله رییس دولت آن و مصدق‌السلطنه وزیر خارجه باشد چطور می‌توانند در مقابل کفار از ما دفاع کنند» (مصدق، ۱۳۸۱: ۱۶۶). همین روزها طی یک برنامه‌ریزی حساب‌شده قوام‌السلطنه همان که میان کاندیداهای کم‌شمار ریاست دولت امید فراوانی می‌رفت کسی باشد تا سردار سپه را سر جای خود نشانند؛ در فرآیندی بسیار مرموز به زندان افتاد و تنها با سفارش این و آن جان‌ش را برداشت و به اروپا روانه شد. آخرین سرمایه اشراف این‌گونه از کف رفت. برگ‌های زیادی از مطبوعات به رونوشت‌هایی از آنچه «بازجویی توطئه‌گران» نامیده بودند اختصاص یافتند تا از دُور بیرون کردن قوام‌السلطنه مستند به ادله حقوقی هم باشد (ایران، ۱۳۰۲ش، ش ۱۴۶۸: ۴، ۳؛ ستاره ایران، ۱۳۰۲ش، ش ۴۵: ۱-۸). نتیجتاً کسی دیگر نماند و احمدشاه که از خود ابتکار عملی بروز نمی‌داد و معمولاً در هنگام بحران جز فرار از موقعیت به چیزی نمی‌اندیشید

(بهار، ۱/۱۳۸۷: ۸۸)؛ به شرط فراهم آمدن وسایل عزیمت به اروپا، فرمان ریاست‌وزرایی را به نام رضاخان صادر کرد و کمی بعد برای همیشه از ایران رفت. احمدشاه پس از این تحول از وزیرمختار انگلستان خواست کتباً تضمین دهد که از تهدیدات احتمالی در امان و ایمن خواهد ماند (غنی، ۱۳۹۷: ۳۰۳). با توجه به ویژگی‌های اخلاقی سردار سپه گمان می‌رود پادشاه با این اقدام ته‌مانده حرمتی که ممکن بود نزد وی داشته را نیز به باد داده باشد. واژگون کردن اعتبار شخصی احمدشاه پس از بیرون رفتن او تا سقوط قاجاریه، از سه سیاست، یکی بی‌علاقه جلوه دادن به سرنوشت میهن و مردم، دوم فضاسازی پیرامون زراندوزی وی و سوم هتک حیثیت، سامان داده و پی‌گیرانه دنبال شد.

جدای از اصل عدم مسئولیت‌پذیری که در روان احمدشاه چهارمیخ بود (سپهر، ۱۳۷۴: ۳۲)، شاه در همه این سال‌ها به‌طور منظم و دائمی تضعیف و تحقیر شد (مجد، ۱۳۸۹: ۲۴۸). رضاخان با حذف نیروی قزاق که حکم گارد سلطنتی او را داشت، اجازه نداد پادشاه تکیه‌گاهی برای روز مبادای خود حفظ کند. (گرامی، ۲۵۳۵: ۳۶) همچنین پادشاه قاجار درست یا نادرست به آزمندی شناخته می‌شد و مرد روزهای سخت نبود. لایه اجتماعی مؤثری هم از استمرار پادشاهی وی حمایت نکرد (همایون‌کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۵۷). از این گذشته فساد در تاروپود بخش مهمی از شاهزادگان قاجار ریشه داشت. در دوران پادشاهی احمدشاه چنین تجربه‌های عجیبی رخ می‌نمود که شاهزاده‌ای به مقام ریاست‌وزرایی منصوب می‌شد و در برابر مبلغی ناچیز حاکمان ایالاتی که خود گمارده بود را به دردسر می‌انداخت (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۲۰). نیز بیشتر خاندان‌هایی که به دربار آمدوشد داشتند، خواسته یا ناخواسته ابزار کار بیگانگان بودند و این اعتبارشان را هم نزد مردم خدشه‌دار می‌کرد و هم طرف‌های خارجی با اینکه هرآنچه می‌خواستند اینان برمی‌آوردند، احترامی برایشان قائل نبودند. دست‌آخر از زمانی که سیاست بیگانگان بر تقویت اقتدارگرایی قرار گرفت، گروه‌های اجتماعی مانند شاهزادگان و اشراف به کلی موقعیت پیشین خود را از دست دادند. پس از مشروطه گروه هوادار سلطنت به‌روی هم جمعی نامتجانس از خود شاه گرفته تا شاهزادگان، اهالی دربار، اعیان و زمین‌داران بزرگ و دولت‌مردان سستی بودند که تنها اولویتشان بهره‌مندی از منافع آنی بود و بس. بسیاری از اینان وقتی آینده و چشم‌انداز بلندمدتی برای نگاه‌داشت پادشاهی در خاندان قاجار ندیدند، در سال‌های آخر حیات این سلسله به سردار سپه پیوستند و حتی از ایده حکومت جمهوری جانبداری کردند. چنان بود که عنصر شاه، اعتبار و برازندگی پیشین را از دست داد و با دست خود میدان را به بزرگترین دشمن خود واگذار کرد. به‌طوری‌که در آستانه‌ی تغییر سلطنت دیگر

چیزی از شاه نمانده و از ولیعهد و سایرین هم تنها نامی بی‌موضوع در کناره‌ی امور به جای بود.

۴. گروه روشن فکر و آزادی خواه

نیروهای اجتماعی روشنفکر و آزادی خواه اگرچه در بیداری ایرانیان، اثرگذاری بر دیگر نیروها - بویژه روحانیت - و بروز انقلاب مشروطیت، نقشی بسزا داشتند (مختاری، ۱۳۲۶: ۳۱)، ولی از پس چیرگی مشروطه، یا با اراده خود صحنه را ترک کردند یا هژمونی مذهب در جامعه آن چنان بود که مجالی برای عرض اندام اندیشه‌های عرفی گرا باقی نگذاشت (ملکزاده، ۱/۱۳۸۳: ۳۸۹). شخصیت‌هایی که در گروه روشنفکران و آزادی خواهان قابل جمعند طیف متنوعی را شامل می‌شدند، این دسته به‌جز درس خواندگان دارالفنون و مدارس نوین، به‌طورکلی کسانی بودند که یا مدتی در اروپا به تحصیل گذرانیده و یا به ترتیباتی پایشان به بیرون از ایران رسیده و زبانی می‌دانستند و شیفتگی فراوانی به فرهنگ و در صورتی گسترده‌تر، مدنیت خاورزمین داشتند. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۱۳) هرچند اغلب، شخصیت‌های نسبتاً آگاه و خوش‌نیتی در این گرایش پیدا می‌شد، به دلایلی چند از جمله: اتکا به شیوه‌های غیرمعارف در سیاست‌ورزی، ناخودباوری، خلاء برنامه سیاسی - اجتماعی مشخص، ناتوانی و امتناع از مسئولیت‌پذیری و منفی‌بافی پیوسته، نتوانستند نقش درخوری در جامعه و سیاست ایران از خود به نمایش بگذارند. پاره‌ای کم‌شمار از اینان، در کار اداری مشغولیت یافتند و هم‌زمان از وزارتخانه خود بیزار و ناراضی بودند. بیشترشان از اساس باوری به توانایی ایرانی نداشتند؛ به‌کلی از تحول جامعه و خیز به سوی پیشرفت دل‌سرد بودند؛ و در یک جمله ماندن در زیر سایه و فشار نوعی از استبداد را ناگزیر می‌دانستند. صاحبان قلم و اندیشه پس از تجربه ناخوشایند هرج و مرج پسامشروطیت، منفعلانه چاره درد ایران را بیرون آمدن یک مشت آه‌نین از آستین، امید می‌داشتند (کسروی، ۱۳۲۳: ۱۱۸). این باور کمی بعد به جامعه وازده از پادشاهی مشروطه سرایت نمود و آمادگی روانی برای هر نوع تغییر - چه بسا نامطلوب - را تسهیل کرد. تا جایی که حتی اهالی فرهنگ و شاعران سرآمد هم از این ایده پیروی کردند (طبری، ۱۳۹۹: ۶۵). چند تن از برجسته‌ترین مردان اروپادیده و آگاه مثل محمدعلی فروغی و علی‌اکبر داور روی همین ملاحظه، متقاعد شدند که می‌بایست به سود پیش‌رانیدن اصلاحات، امنیت را بر دیگر لوازم رجحان دهند و در انتخاب میان قاجاریه و پهلوی، پیش‌آهنگ همکاری با رضاخان شوند (مرد آزاد، ۱۳۰۱ش، ش ۱: ۱).

اگر روزنامه‌نویسان و اعضای انجمن‌هایی که از آغاز مشروطه گوش‌به‌فرمان و رهرو انقلابیون بودند (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۶۴) را هم بتوان در شمار روشنفکران آورد، باید گفت بیشترشان جز هیاهو کاری از پیش نبردند. مطبوعات در پنج سال پایانی پادشاهی قاجاریه نتوانستند کیفیت کار حرفه‌ای خود را بالا برند. شمار زیادی نشریه در قالب‌های روزانه، دو روزنامه، سه‌بار در هفته، هفتگی و مجلات موجودیت یافته بودند که بیشینه آنها از وضع مالی وخیم خود می‌نالیدند و با چوب قلم بر سر یکدیگر یا حیثیت رجال حکومتی می‌کوفتند (ساکما، ۲۹۷/۳۷۴۰۷: ۱، ۲) اصول روزنامه‌نگاری بیشتر مواقع در میان نبود. وزن و مایه‌مدیران و نویسندگان کم و سود شخصی مهم‌ترین انگیزه در پای گذاشتن به عرصه بود. از دشنام‌گویی و ناسزاپراکنی چیزی کم نمی‌گذاشتند. گاهی از این هم فراتر می‌رفتند و رای به بستن و زدن و کشتن می‌دادند (میرزاصالح، ۱۳۷۲: ۱۱۲). در چندین نوبت دولت یا دوایر نظامی ناچار می‌شدند با دلیل یا بی‌جهت، یک یا دسته‌ای از نشریات را توقیف کنند (ساکما، ۲۹۷/۳۶۰۵۸: ۱). نرخ بالای بی‌سوادی عموم نیز بر کسادی بازارشان می‌افزود. جز انگشت‌شماری، بیشتر مطبوعات شناخت عمیق و دقیقی از واقعیات و مقتضیات جامعه آن روز ایران نداشتند و به همین منظور مطلقاً در رسیدن به آرمان‌شهرهایی که تجویز می‌کردند ناکام ماندند و دیری نیابید که به موجب ضعف بنیه فکری، موجودیت خود را از دست دادند. همه آنها علاوه بر ستایش‌های مبالغه‌آمیز از رضاخان، وضعی رقت‌آور پدیدار کرد و در پایان از اعتبار جراید بسیار کاست (مستوفی، ۳/۱۳۹۸: ۶۰۷). میانه روزنامه‌نویسان مستقل با رضاشاه خوب نبود. نفرت از سردار سپه بین بعضی‌شان بود ولی کسی جرأت ابراز آن را نداشت (سالور، ۸/۱۳۷۹: ۶۲۳۶). کسانی هم که گاه پای از گلیم خود درازتر می‌کردند تنبیه می‌شدند. میرزااحسین‌خان صبا مدیر روزنامه «ستاره ایران» از صاحبان‌قلمی بود که پس از مطایبه با قشون (سالور، ۸/۱۳۷۹: ۶۲۷۰) به دستور رضاخان در قزاق‌خانه تازیانه خورد، به زندان افتاد و در روزنامه‌اش بسته شد (سالور، ۸/۱۳۷۹: ۶۲۳۹، ۶۲۴۰). هرچند بعداً به صف هواداران سردار سپه پیوست. با این وضع پیدا بود که روشنفکران از راه مطبوعات نتوانند در جامعه اثربخش باشند.

پاره‌ای دیگر از مطبوعات در نقد جدی به اساس و مبانی عقاید روحانیت گشاده‌دستی نشان می‌دادند. این به زیان روشنفکری تمام شد و سبب گردید خشم روحانیون به‌طور عام متوجه آنان شود. حتی در یک مورد بخش‌هایی از روحانیت خواستار تکفیر و اعدام میرزاابراهیم‌خان ناهید مدیر نشریه فکاهی «ناهید» شدند. این جریده در اوج تضادها میان موافقان و مخالفان رییس‌الوزرا و در گیروداری که وی به‌منظور سرکوب قیام شیخ‌خزعل در

موقعیت جریان‌های اجتماعی در تحولات ... (محمدساجد سلطانی ابری و دیگران) ۸۷

خوزستان به سر می‌برد، شعری با عنوان: «یادگار دوره سیاه شاه سلطان حسین» به چاپ رسانید که در آن به هر چه در جرگه مقدسات می‌گنجید، تاخته بود (ناهید، ۱۳۰۳ش، ش ۵۱: ۳). گروه‌های اجتماعی فراوانی به انتشار این سروده واکنش عمدتاً تند نشان دادند و تا مدتی هیجان در بخش‌هایی از جامعه ماندگار بود. بیشتر آنها که مقدسات خود را عرصه تاخت و تاز دیده بودند با چیزی جز مرگ مدیر ناهید آرام نمی‌گرفتند. به عنوان نمونه جمعی از احتمالاً بازاریان به مجلس نوشتند:

در بحبوحه مملکت اسلام نسبت به مایه هویت و هستی مسلمین و سرسلسله دانشمندان بشر حضرت سیدالمرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله یک بی‌دین زندیق مانند مدیر ناهید علنی توهین و جسارت می‌کند و تاکنون چنین متجاسر جانی مهدورالدم را نگهداری می‌نماید و خودتان را منسوب به حضرتش و مفتخر زمامداری امتش می‌دانید؟ آیا پاسداری با این تهاون تناسب دارد؟ ... با نهایت اضطراب تدارک این توهین را به اهدار دم این زندیق از مقام اسلام‌پرستی دولت محترم جداً خواستاریم که تشفی قلوب مجروحه جز اعدام این جانی نتوان شد (تدین‌پور، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

کوشش ناکام ایجاد حزب «رادیکال» که در زمانی کوتاه تظاهر پیدا کرد را باید پایان کش‌های عملی گروهی از روشنفکران درس‌خوانده برای اثرگذاری در جامعه ایران با رویکرد جذب سرمایه‌های خارجی، توسعه عمرانی و اراده به تغییر دانست (نوری‌اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۳۶). در دورنمای ذهنی آزادی‌خواهان تندرو، یک هدف بیش از همه اولویت داشت؛ اینها می‌خواستند به نام سعادت ایران، تمام اجزای عرفی جامعه را به‌عنوان یک مدل فراگیر، جانشین مذهب کنند. طبیعی است که در جامعه دیندار آن روز ایران، چنین کنش‌هایی با بی‌اعتنایی محض روبه‌رو می‌شد. درک متفاوت از مفهوم آزادی و پیشرفت از همان آغاز مشروطیت تضاد آشتی‌ناپذیری میان روشن‌فکران و نهاد مذهب انداخت که با توجه به بافت مذهبی جامعه، طبیعتاً انزوا همواره نصیب آزادی‌خواهان بود. این بی‌اثری تا لحظه سرنگونی قاجاریه حفظ شد و نهایتاً این جریان نتوانست مستقلاً در تحولات منجر به انتقال قدرت نقشی ایفا کند.

۵. نیروهای اجتماعی چپ‌گرا

از میانه‌های پادشاهی ناصرالدین‌شاه، در نتیجه هم‌آیندی مجموعه‌ای از بحران‌ها که در سراسر ایران قرارگرفتن اقتصاد مهم‌ترینشان بود، امواجی از کوچندگان ایرانی بویژه ساکنان سرزمین‌های

شمالی ایران با نیات و اهداف گوناگون به روسیه و خصوصاً قفقاز، مهاجرت کردند (طباطبایی، ۱۴۰۰: ۱۹). کارگری در مزارع کشاورزی، کارخانجات صنعتی و معادن، زمینه‌ای برای آشنایی هرچه بیشتر ایرانیان با اندیشه‌های سوسیالیستی شد و به آنان انگیزه داد تا برای رهایی میهن خود از یوغ ستم و استبداد قاجار و فراهم آوردن بهروزی برای مردمان خود، دست بالا زنند. نخستین نشانه‌های کار متشکل به مفهوم نوین در تاریخ معاصر ایران، احتمالاً در بادکوبه و با تأسیس سازمان «همت» تجربه شده است (خسر و پناه و باست، ۱۳۹۲: ۳). اثر نیروی چپ‌گرا در مشروطه از دو جنبه اهمیت دارد: نخست آشنا ساختن فعالین سیاسی ایرانی با مفهوم حزب و تکنیک‌های مبارزه انقلابی مانند کادرسازی، سازماندهی، اصول مخفی‌کاری و زندگانی سری. دوم بهره‌گیری از رادیکالیسم و وارد آوردن واکنش‌های قهرآمیز و اقدامات خشونت‌بار در عمل سیاسی.

پس از تثبیت مشروطیت تدریجاً چهره‌های ممتاز نظامی و سیاسی - ایدئولوژیک قویاً آشنا با مفاهیم چپ به ترتیبی حرفه‌ای، پای به عرصه اجتماع ایران نهادند و کم و بیش تا کودتای ۱۲۹۹ش به فعالیت‌های خود ادامه دادند. سوسیالیست‌ها تا میانه‌های کار رضاخان، به‌طور اصولی از بیشتر اقدامات سردار سپه حمایت کردند و حتی با او وارد همکاری‌های گسترده‌تری مثل ائتلاف برای تشکیل دولت شدند (میرزا صالح، ۱۳۷۲: ۶۹-۷۱). در خیال آنها چون رضاخان موفق شده بود سفرای شوروی را تحت تأثیر قرار دهد پس می‌توانست یک رهبر بورژوا - ناسیونالیستی باشد و استعداد این را داشت که با مرتجعان زمین‌دار و سرسپردگان امپریالیسم بجنگد (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۲۵). چپ‌گرایان آرزو می‌کردند بتوانند به کمک سردار سپه قاجاریه را سرنگون کنند تا نوعی جمهوری در ایران روی کار آورند. محاسبات سوسیالیست‌ها از دقت برخوردار نبود زیرا هم رضاخان در قدرت شراکتی با کسی کنار نمی‌آمد و هم روحانیت با پایگاه اجتماعی بسیار انبوه، اجازه خودنمایی به نویددهندگان الگوهای غیرالهی نمی‌داد. در همین رابطه بالاگرفتن کار خودبلاشوویک‌دان‌ها و اقدامات تند سیاسی چون بست‌نشینی در سفارت‌خانه شوروی (حقیقت، ۱۳۰۱ش، ش ۵۸: ۱) روحانیون محافظه‌کار را به اندیشه واداشت تا از توسعه تهدید نوینی که به دیده آنها متوجه جامعه شده بود، جلوگیری به عمل آورند. یک مورد از درگیری‌هایی که در دوره دوم از ریاست‌وزرایی قوام‌السلطنه روی داد تکفیر سلیمان میرزا رهبر سوسیالیست‌های پارلمان است (طباطبایی، ۱۴۰۰: ۱۱۵). این نمونه به‌خوبی پیچیدگی اوضاع ایران در پایان دوران قاجاریه را نمایان می‌سازد. وزیر جنگ اما با پیش انداختن سیاستی تودرتو، یک سال پس از این رویدادها و

در آستانه ریاست‌وزرایی توانست با سران سوسیالیست - سیدمحمدصادق طباطبایی و سلیمان میرزا - به توافقی پنهانی دست‌یابد و با آنها تعهدنامه‌ای به امضا رساند. پذیرش ریاست عالی سردار سپه بر نظام، لزوم وفاداری طرفین نسبت به یکدیگر و همکاری و مشورت پیرامون تشکیل دولت، مهم‌ترین سرفصل‌های تفاهم بود. (میرزا صالح، ۱۳۷۲: ۶۹، ۷۰) با این سازش نهانی، رضاخان موفق شد تا پایان پروژه انقراض قاجاریه این بخش از نیروهای اجتماعی و هم‌اوردان نسبتاً نیرومند خود را خلع سلاح سیاسی نماید.

نکته دیگری که بر سیمای گروه چپ‌گرایان زخمی‌کاری زد و آنان را در سیاست ایران بسیار تضعیف کرد عبارت بود از حمایت تلویحی‌شان از آنچه مذهبی‌ها بی‌بندوباری توصیف می‌کردند (گلشن، ۱۳۰۱ش، ش ۶۸: ۱). در جامعه بودند کسانی که به تئاتر، موسیقی و دیگر مظاهر نوین فرهنگی روی آوردند. با وجود سخت‌گیری شدید آژان‌ها گاهی در این مراکز اختلاط و معاشرت زن و مرد دیده می‌شد. روحانیت همه اینها را از چشم سوسیالیست‌ها می‌دید و طبیعی بود که از چنین وضعی ابراز انزجار جوید (ساکما، ۱۶۸۷۳/۲۹۷: ۱-۳). روحانیت انتظار داشت وزیر جنگ از موقعیت برتر خود بهره‌برده و سایه کفر و الحاد را از سر ایران کم کند. در برابر رضاخان نیز آماده بود با نزدیکی یا لأقل ایجاد احساس نزدیکی به روحانیت در نزد مردمان متدین، مقبولیت کسب نماید و ضمناً برنامه‌های سیاسی آتی خود و بیرون کردن رقیبان بالقوه و بالفعل از صحنه را با خیالی آسوده جلو برد. از نخستین تلاش‌ها برای به‌دست آوردن دل روحانیون، می‌توان به چاپ یک اعلان حکومتی اشاره کرد که در روزنامه‌های مخالف جریان چپ، منتشر شد و صریحاً هشدار می‌داد «هر کس بر خلاف مقررات اسلامی رفتار کند سخت مجازات می‌شود» (سالور، ۱۳۷۹: ۸/۶۴۲۱). در یک مورد دیگر، پیش از این اصرار رضاخان بر توقیف روزنامه «حقیقت» مهم‌ترین ارگان تبلیغی کمونیست‌ها، تا پای استعفای حسن مشیرالدوله از ریاست‌وزرایی پیش رفت (مکی، ۲/۱۳۵۹: ۶۳). آنچه در روزنامه‌های این طیف می‌گذشت و به دیده روحانیون اهانت به مذهب قلمداد می‌شد، نزدیک بود رویدادهای ناگواری پیش آورد. روحانیون از هر نوع همکاری با سردار سپه در این زمینه‌ها دریغ نمی‌کردند. مثلاً میرزا عبدالله واعظ در مسجد «سپهسالار» و مدرسه «مهدعلیا» به روزنامه‌نویسان بدگویی سخت کرد و بازی با مذهب را «طاقت‌فرسا» دانست (سالور، ۱۳۷۹: ۸/۶۴۶۰).

پیرامون سوسیالیسم و مبانی آن البته با درکی ساده، پرسش‌هایی از علمای عظام می‌شد که پاسخ آنها صرف‌نظر از جنبه مذهبی از دیدگاه اجتماعی و سیاسی بسیار مهم است و در صحنه

جامعه ایران به ضرر چپ‌گرایان تمام شد. یکی از این سوالات که در خصوص مرام‌نامه اجتماعیون در روزنامه «سیاست اسلامی»، شماره دهم، ۱۴ شوال ۱۳۴۲ق برابر با ۳۱ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳ش بازتاب یافت، بدین قرار بوده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. حضور مبارک حضرات حجج الاسلام و المسلمین و آیات الله فی العالمین ادام الله ظلهم العالی علی مفارق الانام. عرضه می‌دارد - چه می‌فرمایید درباره این مرام‌نامه ده ورقی مطبوعه در دارالدوله کرمانشاهان در مطبوعه شرافت احمدی در حمل هزار و سیصد و دو مطابق هذه السنه هزار و سیصد و چهل و یک هجری که به عنوان مرام‌نامه اجتماعیون طبع شده و هر صفحه محتوی بر شانزده سطر است و از انظار مبارکه گذشته و مندرجات آن را که خلاف ضروریات دین اسلام بلکه منافی تمام شرایع و ادیان است ملاحظه فرموده‌اید. مستدعی است که حکم الله را درباره این مرام‌نامه بیان فرمایید تا حال مؤسسين آن و معتقدین این مسلک که عنوانش تبدیل تملکات خصوصی به تملکات عمومی و خاتمه دادن به انتفاعات شخصیه و تبدیل آن به اشتراک در منافع اموال و تبدیل تشکیلات زندگانی فردی به زندگانی اجتماعی است هویدا گردد. ادامه الله ظلکم العالی علی مفارق الانام. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته - شهر شوال ۱۳۴۱

در پاسخ به این پرسش دو تن از بلندمرتبه‌ترین مراجع تشیع چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم. مرام‌نامه مذکوره ملاحظه شد. موارد عدیده از این مخالف با ضرورت دین اسلام بلکه منافی با ضرورت سایر شرایع و ادیان است. معتقدین به این موارد از ربقه اسلام و زمره مسلمین خارج و تجنب از آنها بر آحاد مسلمین واجب و جلوگیری از طبع و نشر آن بر اولیای امور لازم است. اعادنا الله المسلمین من هذه العقاید الفاسده و المذاهب الکاسده. حرره ذلک فی ۱۷ شوال المکرم ۱۳۴۱. الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

و:

بلی مرام‌نامه مذکوره به دقت ملاحظه شد. گمان نبود ضعف اساس دیانت و اسلامیت در بلاد محروسه ایران به جایی منتهی شود که چنین زندقه و الحادها علناً طبع و نشر شود و دعوت به آن نمایند. فانه وانا الیه راجعون و علی کل حال مواد عدیده‌ای از مرام‌نامه مذکوره مخالف با ضروریات دین اسلام بلکه تمام شرایع و ادیان است و صاحب این عقیده مسلک مرتد و نجس و خارج از زمره مسلمین است و جمیع احکام ارتداد بر او جاری است. زوجه‌اش باید با او همبستر نشود و او را اجنبی بداند و عده وفات بگیرد و بعد از خروج از عده به هر که خواهد شوهر کند و مالش هم مال وارث اوست و سایر احکام ارتداد را باید

موقعیت جریان‌های اجتماعی در تحولات ... (محمدساجد سلطانی ابری و دیگران) ۹۱

حاکم شرع انور با اجتماع شرایط بر او اجرا فرماید. بلی نتیجه از زنادقه اروپا وقوع در چنین کفریات است و تم کان عاقبه الذین اساء السواء ان کذبوا بآیات الله و کانو بها یستهزئون اعادناالله المسلمین عن ذلک، انشاءالله تعالی. ۱۷ شهر شوال ۱۳۴۱. الاحقر محمدحسین الغروی النائینی

پراکنش نظر مراجع و علما نسبت به مرام سوسیالیسم حال آن‌که تلقی‌شان درست یا نادرست بوده باشد، کافی بود تا اعتبار باورمندان به این جهانی‌بینی در اجتماع به پایین‌ترین درجه ممکن برسد. از این رو سوسیالیست‌ها پایگاه و مقر معلومی نداشتند و گردهم‌آیی‌هایشان در حد امکان نهانی برگزار می‌شد. ضمناً تحلیل چپ‌گرایان از واقعیات جامعه ایران چندان دقیق نبود. رضاخان چنان که در سالیان پادشاهی خود نیز نشان داد با پیروان اندیشه سوسیالیسم و بولشویست‌های ایرانی خوب تا نکرد ولی چنان هم نبود که مناسبات خود با آنان را به صفر رساند و روابط دیپلماتیک با نمایندگان اتحاد شوروی نداشته باشد. این رویه در چند جا موجب سردرگمی مقامات شوروی و اشتباهات سیاسی آنان گردید.

سوسیالیست‌ها به نسبت دیگر نیروهای اجتماعی مهم ایران در فصل پایانی پادشاهی قاجاریه، گرایشی نوپدید به‌شمار می‌آمدند که فعالیت‌های آنها از انقلاب مشروطه به این سو نمود یافته بود. از نظر گستره و دامنه‌ی جغرافیایی به تهران، آذربایجان، گیلان، بخش‌هایی از مازندران و مناطق شمالی خراسان محدود می‌شدند و گرچه که جستجوگر نوعی عدالت اجتماعی بودند ولی به سبب عدم درک خود و بسیاری از هواداران‌شان از فلسفه‌ی سوسیالیسم نتوانستند توده‌های گسترده‌ای از جمعیت ایران را جذب نمایند. مهم‌ترین عوامل ناکامی این جریان در جلب نظر عموم مردم و روی‌گردانی از آن را باید در بدبینی علما، گرایش به بیگانگی، رویکرد نامناسب، بهره‌گیری از خشونت، و سخت‌گیری بر رقبا در مواقع پیروزی‌های مقطعی، کنکاش نمود. در دایره سیاست نیز فرصت‌طلبی، فقدان نیروهای انسانی کارآزموده و زورمندی کسی چون رضاخان، مجالی برای نقش‌آفرینی عمده چپ‌گرایان در انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی باقی نگذاشت.

۶. نیروهای اجتماعی ایلی و چادر نشین

تا پیش از انقلاب مشروطه، گروه‌های ایلی و قبایل بی‌شمار ایران، دخالت موثری در امر سیاست و دیوانسالاری نداشتند و بیشتر خدماتی در حوزه نظامی را عهده‌دار می‌شدند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۱). بزرگ‌ترین و پرشمارترین ایل ایران البته بختیاری‌ها بودند. ضعف

گروه‌های بختیاری در چند تیره بودن و غلبه مناسبات ایلیاتی بر افراد آنان بود. چند تیرگی سبب می‌شد انبوه افراد ایل به شاخه‌ها و گروه‌های کوچک‌تر به رهبری سران قبیله دسته‌بندی شوند و ذات ایلی دلیل اصلی خوی ستیزه‌جویانه شدید و مناسبات غیردوستانه درون‌ایلی می‌گردید. مثال روشن آن‌که در مشروطه بخش مهمی از سران بختیاری به کمک نیروهای مشروطه‌خواه شتافتند، درحالی‌که دسته دیگری در خدمت به حکومت هیچ فروگذار نمی‌کردند؛ سهل است در تلاش برای سرکوب رهایی‌طلبان دلاوری‌ها از خود نشان دادند. یک‌چند پس از برکناری محمدعلی‌شاه را باید دوران اوج اقتدار سیاسی و تا اندازه‌ای مقبولیت بختیاری‌ها در تاریخ معاصر ایران دانست (گالت و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۱). افزایش نفوذ بختیاری‌ها در کار حکومت پس از بازگشت دوباره مشروطیت تصویر زنده‌ای از ناتوانی محض و ضعف در برابر مادیات ارزیابی شده است. آنچه حیثیت بختیاریان را بُرد و نفرت زیاد از آنان چه آنها که بر سریر قدرت ماندند و چه کسانی که بیرون از حکومت و به‌طور غیررسمی بر اوضاع کنترل داشتند را بیش از پیش دامن زد، به قول مورگان شوستر «رفتار پول‌پرستانه»ی‌شان بود (شوستر، ۱۳۸۹: ۱۱۷). ناظری آگاه در این زمینه نوشته است: «بختیاری‌ها [جز این‌که رؤسا] دولت را بچاپند و مرئوسین مردم را، فکر دیگری ندارند» (هدایت، ۱۳۶۳: ۲۹۹). بسا وزرا که با استدلال عدم امکان همکاری با بختیاری‌ها از وزارت کناره‌گیری کردند. محمدولی خان تنکابنی که زمانی در همکاری با سردار سعد بختیاری به اداره کشور وارد بود می‌گوید: «حضرات بختیاری دلشان سلطنت عشایری می‌خواست نه وضع دولت و نظام» (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۶۴). پیدا کردن سر و سر با روس و انگلیس و دست داشتن کابینه سلب اعتماد شده بختیاری در فروپاشاندن مجلس دوم، اعتباری از آنها زدود که دیگر نتوانستند آن‌را در جامعه ایران باز یابند. «میل به چابیدن دولت ورشکسته»، نشان‌دادن بیم در رودرویی با هر بحران، ناکارایی، بی‌دانشی و سادگی باورنکردنی و نایکدستی در گزینش روش سیاسی در میان سران، آبرویی برای بختیاری نزد مردم نیز نگذاشت. (شوستر، ۱۳۸۹: ۱۱۸) آزرده‌گی و شکایت از بختیاری‌ها به اندازه‌ای بود که اداره‌ای به نام «محل شکایت از بختیاری» در تهران پایه‌گذاری شد (دهخوارقانی، ۲۵۳۶: ۷۲).

برخی بختیاری‌ها جسته و گریخته تا واپسین سال‌های دهه ۱۲۹۰ش در حکومت نفوذ داشتند (گالت و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۳) و نکته قابل تأمل آنکه آنان تا کودتای سوم اسفند، هنوز از مایه و زور برخوردار بودند و در میان همه زنجیرشدگان کودتا کسی از رؤسای آنان دیده نمی‌شد (سالور، ۱۳۷۹: ۸/۵۹۰۸). از این پس رضاخان برای تضعیف بختیاری‌ها به

سیاست اختلاف‌افکنی در میان رهبران روی آورد و همان اندازه به تدریج از اثرگذاری آنها هم به طرز چشم‌گیری کاسته شد. او توانست جعفرقلی خان سرداراسعد، محمدتقی خان امیرجنگ و غلامحسین خان سردارمحتشم را به اردوی سیاسی خود وارد کند و از آنها برای پراکندن تمرکز ایلی و تبعاً فروکاستن اثر بختیاریان بهره جوید (گالت و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۴). از آنجا که حمل سلاح برای افراد غیرنظامی منع شده بود، محملی قانونی برای سرکوب تفنگداران چادرنشین بختیاری بوجود آمد (نویخت، بی تا: ۹۷). آنان که در جنوب ایران با شیخ‌زرعل همکاری کردند و کسانی که در کوهستان‌های چهارمحال و سایر مناطق محلی ناامنی ایجاد کردند همه به سزا رسیدند (ساکما، ۲۹۷/۳۱۴۷۲: ۱). آنچنان که در آستانه انقراض قاجاریه سران بختیاری صرفاً نظاره‌گر تحولات ماندند. دیگر ایل‌های ایران اگرچه توان به دردر انداختن دولت‌های مرکزی را داشتند و معمولاً هم چنین می‌کردند اما از جنبه سیاسی کمتر دارای ارزش و اهمیت بودند. اختلافات و زودخوردهای طایفه‌ای نیز یک خصلت همیشه زنده در میان آنان بود. در سال آغازین جنگ جهانی اول، ایل‌های کلهر و سنجایی یکی به سود و دیگری به زیان عثمانی در هم افتادند و از یکدیگر کشتند تا فرمانده ترک بر غرب کرمانشاهان سلطه یافت (کسروی، ۱۳۸۷: ۶۲۶). صولت‌الدوله، ایلخان قشقایی، هم در خانواده برای نگاه‌داشت ریاست می‌جنگید و هم در ایالت فارس می‌تازید. آشفتگی از پس آشوب بود که در جنوب ایران رخ می‌نمود و یک سر هر گرفتاری قشقایی‌ها بودند. این را می‌بایست در نظر داشت که بزرگ ایل قشقایی دیرزمانی به دستاویز فتوای علمای نجف و توجیه خون‌خواهی سیدعبدالله بهبهانی از حکومت مشروطه نافرمانی کرد و پیوسته زبان به تهدید می‌گشود که چنین و چنان به بار خواهد آورد (همان: ۱۴۷). شمار قابل ملاحظه‌ای از دیگر ایل‌ها و سرکردگان محلی مرکز (ساکما، ۲۹۳/۲۲۴۴: ۱-۷) و نیمه جنوبی ایران نیز از راه دستبرد به کاروان‌ها امورات خود را می‌گذراندند (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۰۸). عموماً تا پایان قاجاریه وضع ایلات به همین ترتیبات نمود می‌یافت.

این سوابق به کنار، در این برهه یکی از هراسناک‌ترین بحران‌های قومی که سال‌ها بر پیکره کردستان زخمی کهنه نهاده بود، از سوی ایل شکاک و سرکرده‌اش سمیتکو راهبری می‌شد (قهرمانی، ۱۳۹۲: ۲۹). پس از انقلاب روسیه و سرگردانی و پراکندگی ارتش بزرگ این کشور در ایران، شمار بسیاری جنگ‌افزار و مهمات بی‌صاحب به چنگ چادرنشینان غرب آذربایجان افتاده و جسارت جنگاوری را در آنان سخت تشدید نموده بود (جهانبانی، ۱۳۴۶: ۱۱۳). سمیتکو از فرصت پیش‌آمده بهره برد و نفوذ خود را گسترش داد. چنان شد که در مواردی

نظامیان ایران در برابرش شکست خوردند و بخش‌هایی از مناطق کردنشین آذربایجان به تصرف او در آمد. پیروزی نهایی نیروهای نظامی در نبرد «شکریازی» و فرار سمیتکوی قدرتمند اما مهم‌ترین گامی بود که توازن قوای ایلی ایران را برهم زد و آمادگی لازم را برای تارومار ساختن آنها فراهم آورد (جهانبانی، ۱۳۴۶: ۲۶۶) سرکوب تحرکات شیخ‌خزعل در سال ۱۳۰۳ش واپسین میخ بر تابوت امیران محلی بود که به دست رضاخان کوفته شد.

عشایر ایرانی عناصر عمده‌ای بشمار می‌رفتند که تا چندی پیش از نیرو گرفتن نظامیان، یک سر همه معادلات بودند، اما از سال ۱۳۰۰ش کم‌کم به اقتدار آنها پایان داده شد. خان یا رئیس ایلی نماند که سردار سپه او را فرمانبر دولت مرکزی نکند. سربه‌نیست کردن برخی دیگر از نیرومندترین متنفذین ایلی از جمله اقبال‌السلطنه، خزانه وزارت جنگ و سپس رئیس‌الوزرا را پُر و پیمان ساخت و خیز او برای رسیدن به پادشاهی را بلندتر کرد. به این ترتیب تا پاییز ۱۳۰۴ش ایلات، امیران محلی و سران چادرنشین همین‌طور ضعیف‌تر شدند تا جایی که طی فرآیند انتقال قدرت، صدای رسایی از آنان چه در مجالس شورا و مؤسسان و چه در سطح ایران به‌طور عام شنیده نشد.

۷. گروه روحانیت

به موازات خاموشی ستاره بخت اصلی‌ترین نیروهای اجتماعی، دو عامل اساسی بر اهمیت تاریخی روحانیت و افزایش توان سیاست‌ورزی آن در چند سال پایانی سلسله قاجاریه افزود. اول. مهاجرت شیخ‌عبدالکریم حائری‌یزدی از سلطان‌آباد (اراک) به قم و پی‌آمد آن شکوفایی دوباره حوزه علمیه این شهر که از هر لحاظ جایگاه روحانیت شیعه در ایران را تقویت نمود و پایگاهی دائمی و استوار برای پرورش طلاب و گسترش معارف تشیع ساخت (رازی، ۱۳۳۲: ۱۵، ۱۶)؛ و دوم. تحولات سیاسی بین‌النهرین و تبعید مراجع و برخی مجتهدین بلندپایه به ایران. این رخداد نیز در سطحی پهناور، عواطف عمومی را برانگیخت (فاطمی‌قمی، ۱۳۹۴: ۸۰) و روحانیت شیعه را نسبت به نیروهای دیگر در موقعیت ممتازتری قرار داد. دلیل آن این بود که مراجع در عتبات یک دهه با پیروزمندان انگلیسی فائق آمده بر عثمانی گلاویز بودند و رهبری مبارزات ضداشغالگری مردم آن سامان را در دست داشتند (نفیسی، ۱۳۶۴: ۷۲، ۷۳). جهات کلی جنبش اسلامی عراق به رهبری روحانیت شیعه بر ضد انگلستان همیشه بدنام در ایران، از آغاز معطوف به بیگانه‌ستیزی و بازخوانش الگوی اصیل دینی به مثابه نسخه‌ای جایگزین تمام سرمشق‌ها برای رسیدن به سعادت این‌جهانی و آخرت بود. این وجوه درست همان

چیزهایی بودند که هواداران ایرانی بسیاری پیدا می‌کردند (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۳۱). رانده‌شدن آنان از خانه و کاشانه، احساس همدردی در سراسر جهان تشیع خصوصاً ایرانیان را به‌دنبال داشت و از شاه گرفته تا رییس دولت، روحانیون و مردم عادی همه با رویی باز پذیرای علما شدند (ساکما، ۲۹۶/۳۱۷۷: ۱) و خشم خود را از آنچه بر آنها رفته بود ابراز داشتند (خالصی‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۲۸). این اتفاقات خواه‌ناخواه قدرت بلامنازع رهبران مذهبی را بیش از پیش در جامعه ایران نمایان نمود. نیروی روحانیت کمی بعد در سیاست عملی طی رویداد جمهوری‌خواهی به رخ رضاخان کشیده شد. مخالفت صریح مراجع با جمهوریت (ساکما، ۲۹۶/۲۲۳۳۰: ۶)، بازی جمهوری‌خواهان را برگرداند و رضاخان را از پای فشردن بر این ایده منصرف ساخت (ادیب‌هروی خراسانی، ۱۳۳۱: ۴۵۳). بحران بعدی که بازگش سیاسی تعیین‌کننده مراجع را در پی داشت قیام شیخ خزعل در خوزستان بود. سیدابوالحسن اصفهانی و میرزاحمدحسین نائینی مراجع بلندپایه، خیلی صریح و قاطع از سلسله اقدامات نظامی رضاخان پشتیبانی کردند (کوشش، ۱۳۰۳ش، ش ۱۱۰: ۱) و حمایت آنها پیشرفت بزرگی در کار رییس‌الوزرا در پایان بخشیدن به قیام خزعل ایجاد کرد.

اینها به جای خود، وقتی از چندی قبل برای رضاخان مسلم شده بود توان روحانیت بیش از هر نیرو و عامل بیرونی دیگر است، او هم بخشی از کوشش خویش را برای جلب و جذب این قشر مصروف نمود. اقدامات راهبردی وی در این زمینه از دو جنبه نمادین و عمل‌گرایانه بروز یافتند. در وهله اول سردار سپه تلاش کرد چهره‌ای مقتدر و البته پای‌بند به اصول عقاید مذهبی از خود نمایش دهد (مستوفی، ۳/۱۳۹۸: ۴۶۱) و سپس کوشید تا با نزدیک شدن به مراجع (سالور، ۸/۱۳۷۹: ۶۵۱۳) و جذب پاره‌ای معممین سیاست‌پیشه (میرزاصالح، ۱۳۷۲: ۷۳، ۷۴)، مشروعیت دست‌وپا کند. او در این راه کاملاً کامیاب شد.

در تحلیل کلی اما روحانیت شیعه طی روند انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی خصوصاً در پنج سال پایانی سلطنت قاجارها به دو گروه همسو و ناهمسو با رضاخان تقسیم می‌شدند که هر دو از موقعیت تأثیرگذار برخوردار بودند و هرچه گذشت کفه روحانیون موافق پادشاهی او سنگین‌تر هم شد. علما به سبب خصلت اجتماعی برداشت خود از مذهب، هرگز نمی‌خواستند نسبت به مردم و تحولات عمومی کشور بی‌تفاوت بمانند، بویژه پیرامون موضوعاتی که عملاً با قلمرو نفوذشان در ارتباط قرار می‌گرفت. اصل دوام ماهیت رژیم مشروطه مشروعه با ویژگی توانمندی و اقتدارگرایی آن چیزی بود که مرجعیت را بر آن داشت تا برگ عبور رضاخان از جاده قاجاریه به پادشاهی امضا شود (حائری‌یزدی، ۱۳۸۱: ۱۸-۲۱). روحانیت از دید کمی و

کیفی، و نیز از دو سو با برآمدن این عنصر نیرومند همدلی نشان داد. نخست آنکه ناامنی و آشوب مردمان ایران را خسته کرده بود و روحانیون هر روز با مراجعه ستم‌دیدگان، غارت‌شدگان و آسیب‌دیدگان از هرج و مرج، به تنگ می‌آمدند؛ پس ترجیح می‌دادند تا دستی قوی این گرفتاری را از جامعه ایران ریشه‌کن سازد. در گام بعد، روحانیت از تهدیدات بیرونی خصوصاً نفوذ کمونیسم به شدت وحشت داشت و تبلیغات پُر شور هواداران بلشویک‌ها در گستره‌ای هرچند محدود حقیقتاً مایه ناخرسندی روحانیون ایران بود. آنها در پی کسی می‌گشتند تا بتواند با بهره‌گیری از زور، آوای ناخوشایند و به‌گمان آنان الحادی کمونیست‌های ایرانی را خاموش کند.

از منظری دیگر و به موازات تأییدات علما، نیرومندترین روحانیون سیاسی مخالف سردار سپه که گرد سیدحسن مدرس در مجلس اقلیتی پر سروصدا و ذی‌نفوذ را سامان داده بودند، پس از چندی به رضاخان گرایش پیدا کردند. مدرس که زمانی بزرگترین دشمن رضاخان بود و کُش فعالانه‌اش سردار سپه را در پیش‌برد پروژه جمهورییت ناکام گذاشت، خیلی زود از انفعال احمدشاه ناامید شد و با سیاست‌سازش رضاخان همراهی کرد و دشمنی این دو به رفاقت بدل گردید (خواجه‌نوری، ۱۳۵۸: ۱۳۱). در جلسه تاریخی ۹ آبان ۱۳۰۴ش مجلس شورای ملی، تعداد قابل توجهی از رای‌دهندگان به لایحه خلع قاجاریه، نمایندگان روحانی بودند. در مجلس مؤسسان هم کسانی که در کسوت روحانی دیده شدند، شمارشان بسیار بود. با اینکه هیچ اثری از میل و وجد عمومی از تغییر سلطنت به چشم نمی‌آمد (پورشالچی، ۱۳۹۸: ۲۶۱)، تقریباً همه مراجع و مجتهدین بلندپایه (امیرطهماسب، ۱۳۰۵: ۶۲۸-۶۳۱) با ارسال پیام یا تبریک‌نامه و با بیان عبارات مبالغه‌آمیز از پادشاهی رضاشاه ابراز رضایت نمودند. برنامه‌ی رضاخان برای افزایش اعتبار و نفوذ سیاسی از آغاز لاًقل برای خودش معلوم بود. او پس از یک دوره‌ی طولانی بی‌نظمی مطلق، موفق شد چهار نیروی اجتماعی دیرپای جامعه ایران را به‌طور کامل یا نابود سازد و یا از دور بیرون کند و در پایان توانست به هر صورت با کسب رضایت مشروط روحانیت، پادشاه ایران شود.

۸. نتیجه‌گیری

ایران سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ش نسبت به دو دهه پیش از آن کشوری بود که در موقعیتی دگرگون قرار داشت. جامعه مذهبی و نیروهای کنش‌گر در هر سطحی، آهسته‌آهسته خود را با این واقعیت روبه‌رو دیدند که قدرت راستین در دست رضاخان است. بین پنج جریان اصلی،

اهل دربار و لایه‌هایی که با نهاد سلطنت در ارتباط و علاقه‌مند به قاجاریه بودند از همه زودتر فرسودند. قاجار و کارگزارانش از رساندن ایران به بهروزی ناتوان بودند و کوشش مجدانه‌ای هم در جهت بهبود اوضاع عمومی به خرج نمی‌دادند. دولت‌ها پیاپی می‌آمدند و می‌رفتند و پیشینه مردمان ایران در همان بدبختی خود سرگردان مانده عمر تلف می‌کردند. بیش‌تر شاهزادگان، اشراف و درباریان به نیکی یاد نمی‌شدند و به فساد و دست‌نپاکی شهرت داشتند و بسیاری از آنها هنگامی که زوال و پایان قاجاریه را ناگزیر یافتند به رضاخان پیوستند و دیگر هواداری نبود تا از سلطنت قاجار پشتیبانی کند.

چه روشن‌اندیشان و آزادی‌خواهان واقعی و چه آنان که تظاهر به روشنفکری می‌کردند، جریان دیگری بودند که در آستانه تغییر سلطنت از خاصیت افتادند و اثربخشی محسوس و ملموسی از آنان دیده نشد. دیدگاه آنان نه در بین مردم نافذ بود و نه در حکومت. این عناصر مجموعاً فاقد خودباوری، بی‌برنامه و بسیار منفی‌باف بودند و تنها دست قدرتمند را چاره درمان بیماری سیاست در ایران می‌شمردند.

چپ‌گرایان نیز محدودیت‌های بزرگی داشتند و گرچه که جستجوگر نوعی عدالت اجتماعی بودند و با رضاخان هم وارد یک ائتلاف سیاسی شدند ولی به سبب بافتار و طبیعت مذهبی جامعه ایران و البته عدم درک خود و بسیاری از هوادارانشان از فلسفه سوسیالیسم، نتوانستند توده‌های گسترده‌ای از جمعیت ایران را جذب نمایند و موجودیت خود را به عنوان یک نیروی سیاسی پایدار و صاحب برنامه نگاه دارند. اقدامات عملی و انقلابی این طیف شامل ترور، تبلیغات بی‌امان و حمله به سنت با واقعیات سیاست ایران جور در نمی‌آمد. بدبینی علما، رفتار ناشایست برخی از سرشناس‌ترین باورمندان به این اندیشه، فرصت‌طلبی و ناتوانی در برابر رقیب مهیبی چون رضاخان سرانجام این جریان را در انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی بی‌اثر ساخت.

در کنار سه نیروی اجتماعی یادشده، ایلات، خوانین و امیران محلی، همه سوی بازنده میدان سیاست ایران جای گرفتند. آنان از درک اقتضائات اجتماع غافل بودند و بنابراین از انجام کار درخوری بر نیامدند. سران عشایری که خریدنی بودند خریداری شدند. سرکوب شدنی‌ها سرکوب شدند؛ آنهایی که با تهدید کوتاه می‌آمدند، سرسپردگی رضاخان را پذیرفتند و آنان هم که حاضر به اطاعت نبودند چاره‌ای جز در حاشیه ماندن نداشتند. این‌ها جملگی از مقدمات تا برچیدگی کامل قاجار، صرفاً نظاره‌گر تحولات ماندند.

اما در رویدادهایی که به سرنگونی قاجاریه منجر شدند، علما حضوری چشم‌گیرتر از دیگران داشتند و به نحو مؤثری در امور نقش‌آفرینی کردند. دو واقعه تاریخی بازتأسیس حوزه علمی قم و تبعید مراجع از عتبات به ایران نیز نفوذ روحانیت را به ترتیبی ژرف در اعماق لایه‌های جامعه توسعه بخشید. شکوفایی اقبال رضاخان تا حد زیادی وامدار استواری علما در تأیید گام‌به‌گام او است. از جنبه کیفی سردار سپه همواره به‌طور اصولی حمایت عالی‌ترین سطح روحانیت شیعه را پشت سر داشت و این عامل نیرومند به او توان و کارایی بیشتری بخشید تا آنچه در ذهن می‌پروراند، جامه عمل به خود پوشد. به‌سازی روابط تیره با سیدحسن مدرس هم از نظر سیاسی رضاخان را در موقعیت تهاجمی‌تر قرار داد. اگر پشتیبانی همه‌جانبه روحانیت نبود احتمالاً رضاخان به موفقیت‌های قاطعی که رسید، نائل نمی‌آمد.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۰)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسناد روحانیت و مجلس* (۱۳۷۶)، به کوشش منصوره تدین‌پور، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ادیب‌هروی خراسانی، محمدحسن (۱۳۳۱)، *تاریخ پیدایش مشروطیت*، مشهد: شرکت چاپخانه خراسان.
- امیرطهماسب، عبدالله (۱۳۰۵)، *تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی یا علل و نتیجه نهضت عمومی ملی آبان ماه ۱۳۰۴*، تهران: مطبوعه مجلس.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۹۷)، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران: انتشارات اساطیر.
- بهار (ملک‌الشعراء)، محمدتقی (۱۳۸۷)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران اقراض قاجاریه*، ج ۱ و ج ۲، تهران: زوار.
- پورشالچی، محمود (۱۳۹۸)، *قزاق: عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه*، تهران: نشر فیروزه.
- تنکابنی، محمدولی (۱۳۷۸)، *یادداشت‌های محمدولی خان تنکابنی سپهسالار اعظم*، به کوشش اللهیار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۴۶)، *خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر: نبرد شکریازی و ساری‌دش*، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- حائری‌یزدی، مهدی (۱۳۸۱)، *خاطرات دکتر مهدی حائری‌یزدی*، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: کتاب نادر.

موقعیت جریان‌های اجتماعی در تحولات ... (محمدساجد سلطانی ابری و دیگران) ۹۹

خالصی‌زاده، محمد (۱۳۹۷)، *آه از این راه خاطرات و مبارزات آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده*، ترجمه علی شمس، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

خسروپناه، محمدحسین؛ باست، الیور (۱۳۹۲)، *فرقه عدالت ایران از جنوب قفقاز تا شمال خراسان ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰*، تهران: پردیس دانش.

خواججه‌نوری، [ابراهیم] (۱۳۵۸)، *بازیگران عصر طلائی (سیدحسن مدرس)*، بی‌جا: انتشارات جاویدان.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۸۷)، *حیات یحیی*، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: انتشارات فردوس.

دهخوارقانی، شیخ‌رضا (۲۵۳۶)، *وقایع ناصری و توضیح مرام دو رساله خطی*، بی‌جا: انتشارات دنیا.

رازی، محمد (۱۳۳۲)، *آثار الحججه یا تاریخ و دائره المعارف حوزه علمیه قم*، قم: کتابفروشی برقی.

روزنامه ایران (۱۳۰۲ش)، شماره ۱۴۶۸.

روزنامه حقیقت (۱۳۰۱ش)، شماره ۵۸.

روزنامه ستاره ایران (۱۳۰۲ش)، شماره ۴۵.

روزنامه سیاست اسلامی (۱۳۰۳ش)، شماره ۱۰.

روزنامه طوفان (۱۳۰۱ش)، شماره ۳۳.

روزنامه گلشن (۱۳۰۱)، شماره ۶۸.

روزنامه مرد آزاد (۱۳۰۱ش)، شماره ۱.

روزنامه کوشش (۱۳۰۳ش)، شماره ۱۱۰.

روزنامه ناهید (۱۳۰۳)، شماره ۵۱.

عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور (۱۳۷۹)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۸ و ج ۹، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، *سند شماره: ۲۹۳/۴۵۹۵، ۲۹۳/۴۶۸۰، ۲۹۷/۳۷۴۰۷، ۲۹۷/۳۶۰۵۸، ۲۹۷/۱۶۸۷۳، ۲۹۷/۳۱۴۷۲، ۲۹۳/۲۲۴۴، ۲۹۶/۳۱۷۷، ۲۹۶/۲۲۳۳۰*.

سپهر، احمدعلی (۱۳۷۴)، *خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر*، به کوشش احمد سمیعی، تهران: نشر نامک.

شوستر، مورگان (۱۳۸۹)، *اختناق ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.

طباطبایی، سیدکمال‌الدین (۱۴۰۰)، *حزب سوسیالیست و انتقال حکومت از قاجار به پهلوی*، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.

طبری، احسان (۱۳۹۹)، *جامعه ایران در دوران رضاشاه پهلوی*، تهران: انتشارات فردوس.

فاطمی‌قمی، سیدمحمد (۱۳۹۴)، *خاطرات سیدمحمد فاطمی قمی (نویسنده قانون مدنی و مستشار دیوان تمیز)*، تصحیح احمدرضا نائینی و حسن زندیه، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۱۰۰ تحقیقات تاریخ اقتصادی ایران، سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲

- فرخ، سیدمهدی (بی تا)، *خاطرات سیاسی فرخ (معتصم السلطنه): شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، تهران: انتشارات جاویدان.*
- قهرمانی، شرف‌الدین میرزا (۱۳۹۲)، *ختم غائله سمیتکو، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: پردیس دانش.*
- غنی، سیروس (۱۳۹۷)، *ایران: برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.*
- کسروی، احمد (۱۳۸۷)، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان: بازمانده تاریخ مشروطه ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.*
- کسروی، احمد (۱۳۲۳)، *زندگانی من یا ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم، بی جا: بی نا.*
- کلاتری باغمیشه‌یی، ابراهیم (۱۳۷۷)، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز.*
- گالت، چارلز الکساندر و دیگران (۱۳۸۷)، *ایل بختیاری، ترجمه کاوه بیات و محمود طاهر احمدی، تهران: پردیس دانش و شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.*
- گرامی، محمدعلی (۲۵۳۵)، *تاریخ اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - نظامی رضاشاه کبیر، ج ۱، شیراز: چاپ کوروش.*
- مجدد، محمدقلی (۱۳۸۹)، *از قاجاریه به پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا. ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.*
- مختاری، حبیب‌الله (۱۳۲۶)، *تاریخ بیداری ایران، طهران: چاپخانه دانشگاه.*
- مستوفی، عبدالله (۱۳۹۸)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۲ و ج ۳، تهران: زوار.*
- مصدق، محمد (۱۳۸۱)، *خاطرات و تأملات دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.*
- مکی، حسین (۱۳۵۹)، *تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.*
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۸۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، تهران: انتشارات سخن.*
- ملیکف، اس (۱۳۵۸)، *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.*
- میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۷۲)، *رضاشاه خاطرات سلیمان بهبودی شمس پهلوی علی ایزدی، بی جا: طرح‌نو.*
- ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزاحمد (۱۳۴۹)، *تاریخ بیداری ایرانیان بخش دوم، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.*
- نقیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ماه ۱۳۲۰، تهران: شورای مرکزی جشنهای بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.*
- نقیسی، عبدالله فهد (۱۳۶۴)، *نهیضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، ترجمه کاظم چایچیان، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.*

موقعیت جریان‌های اجتماعی در تحولات ... (محمدساجد سلطانی ابری و دیگران) ۱۰۱

نوبخت، حبیب‌اله (بی‌تا)، شاهنشاه پهلوی قسمت اول در تاریخ فرماندهی و وزارت جنگ و زمامداری شاهنشاه پهلوی، بی‌جا، بی‌نا.

نوری‌اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵)، رستاخیز ایران مدارک مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹ - ۱۳۳۳، بی‌جا: کتابخانه ابن‌سینا.

هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۹)، خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه) و گوشه‌ای از دوره زندگی من، تهران: زوار.

هدایت، مهدیقلی (۱۳۶۳)، گزارش ایران (بخش گزارش دوره قاجار و مشروطیت - از جلد سوم و چهارم)، تهران: نشر نقره.

همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲)، ایرانیان دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، تهران: نشر مرکز.

همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶)، دولت و جامعه در ایران انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

